

Herbert Hart's Linguistic Philosophical Approach in the “Concept of Law” as a Form of Legal Hermeneutics

(Type of Paper: Research Article)

Seyed Saeed Mousavi Asl^{1*}, Zahra Moradi²

Abstract

Herbert Hart's approach to the concept of law is affected by Oxford University's philosophy of language, and in particular John Langshaw Austin's school of thought. The question whether the extension of contemporary philosophers' approach to the language of law fits in with legal hermeneutics or not, depends on the definition of Legal hermeneutics and its scope. The basic question that can be highlighted in this regard is what is the relationship between the philosophical approach of Herbert Hart and legal hermeneutics? In other words, does Hart's view on language of law - which is discussed in his book of the Concept of Law - have a hermeneutical background? It seems that Hart's interpretive approach to legal principles as well as judicial procedures, his criticizing of the authenticity of legal form, and his defending of the rule of skepticism, can be regarded as prominent examples of legal hermeneutics understood in a broad sense. Through this approach, it can be claimed that contemporary philosophy of language, by discussing the language and meaning of the law, has a significant potential for the development of hermeneutical knowledge of law.

Keywords

legal hermeneutics, conventional language philosophy, language of law, Herbert Hart, legal authenticity, skepticism.

-
1. Assistant Prof., Faculty of Law and Political Science, Shiraz University, Shiraz, Iran (Corresponding Author). Email: s.s.rastkhadiv@gmail.com
 2. Ph.D. Candidate, Shiraz University, Shiraz, Iran. Email: z.moradi.6794@gmail.com
- Received: April 7, 2019 - Accepted: December 9, 2020



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

رویکرد فلسفه زبانی هربرت هارت در کتاب «مفهوم قانون» به مثابه صورتی از هرمنوتیک حقوقی

(نوع مقاله: علمی _ پژوهشی)

سید سعید موسوی اصل^{۱*}، زهرا مرادی^۲

چکیده

رویکرد هربرت هارت به «مفهوم قانون» متأثر از جریان فلسفه زبان متعارف دانشگاه آکسفورد و به ویژه اندیشه جان لنگشاو آستین است. این پرسش که آیا امتداد رویکرد فیلسوفان زبان معاصر در خصوص زبان قانون ذیل هرمنوتیک حقوقی قرار می‌گیرد یا خیر، به تعریف هرمنوتیک حقوقی و تعیین گستره آن وابسته است. مسئله اساسی که در این زمینه قابل طرح است، اینکه نسبت رویکرد فلسفه زبانی فیلسوف حقوق معاصر، هربرت هارت، با هرمنوتیک حقوقی چگونه است؟ به تعبیر بهتر، آیا دیدگاه هارت به زبان قانون که در کتاب *مفهوم قانون* پردازش شده است، صبغه هرمنوتیکی دارد؟ به نظر می‌رسد اگر در تعیین محدوده هرمنوتیک حقوقی معنای موسعی را در نظر بگیریم، رویکرد تفسیری هارت به قاعده و قانون حقوقی و همچنین رویه‌های قضایی که با نقد اصالت صورت حقوقی و دفاع از قاعده شکاکی همراه است، می‌تواند به‌عنوان یکی از مصادیق برجسته هرمنوتیک حقوقی قلمداد شود و از این رهگذر می‌توان ادعا کرد که فلسفه زبان معاصر با بحث از زبان و معنای قانون، ظرفیت شایان توجهی برای گسترش دانش هرمنوتیک حقوقی دارد.

کلیدواژگان

اصالت صورت حقوقی، زبان قانون، فلسفه زبان متعارف، هرمنوتیک حقوقی، قاعده شکاکی، هربرت هارت.

۱. استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران (نویسنده مسئول).

Email: s.s.rastkhadiv@gmail.com

Email: z.moradi.6794@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۱۸ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۱۹

مقدمه

خاستگاه هرمنوتیک حقوقی سنت فلسفه قاره‌ای است، درحالی‌که دیدگاه‌های فیلسوف حقوق معاصر آمریکایی، هربرت هارت، در خصوص مفهوم قانون، ریشه در فلسفه زبان معاصر دارد. بنابراین نسبت رویکردهای فلسفه زبانی هارت با هرمنوتیک حقوقی مسئله‌ای قابل تأمل است، چراکه در نگاه اول، خاستگاه‌های متفاوت هرمنوتیک و فلسفه زبان، نسبت ایجابی نظریات هارت با هرمنوتیک حقوقی را نفی می‌کند. این در حالی است که تأمل در خصوص مفهوم و گستره هرمنوتیک حقوقی، امکانی را فراهم می‌سازد که براساس آن می‌توان از این تحلیل اولیه فراتر رفت و به شکلی عمیق‌تر به نسبت رویکردهای هارت با هرمنوتیک حقوقی اندیشید.

بر این اساس، با توجه به دامنه «هرمنوتیک حقوقی»، این مسئله مهم مطرح می‌شود که آیا رویکرد فلسفه زبانی هارت که در آثار مختلف وی و به خصوص در کتاب *مفهوم قانون* طرح شده است، ذیل هرمنوتیک حقوقی قرار می‌گیرد یا خیر؟

بر این اساس، توجه به گستره هرمنوتیک حقوقی در مشخص شدن نسبت اندیشه هارت و هرمنوتیک حقوقی راهگشا خواهد بود. در این میان، رابطه هرمنوتیک حقوقی و هرمنوتیک فلسفی نیز حائز اهمیت است، چراکه از نظر برخی پژوهشگران روش‌شناسی حقوق، هرمنوتیک حقوقی در مفهوم وسیع خود، علم تفسیر و متعین کردن قواعد حقوقی است و از هرمنوتیک فلسفی فراتر می‌رود (Merezhko, 2014: 1). در عین حال گادامر به وجود ظرفیت‌هایی در فلسفه تحلیلی انگلیسی برای ایجاد نقطه تلاقی با هرمنوتیک فلسفی تصریح می‌کند (گادامر، ۱۳۹۵: ۶۴).

بنابراین، می‌توان گستره عام‌تری را برای هرمنوتیک حقوقی در نظر گرفت، به‌گونه‌ای که برخی از رویکردهای فلسفه حقوق معاصر آمریکایی را که متأثر از فلسفه زبان معاصرند نیز در برگیرد. با این ملاحظه است که ادعای برخی پژوهشگران در خصوص تأثیرپذیری حقوق معاصر آمریکایی از سنت قاره‌ای اهمیت پیدا می‌کند. در این تلقی، سنت هرمنوتیکی سده نوزدهم در فلسفه قاره‌ای تأثیر پایداری بر نظریه و عملکرد حقوق آمریکایی داشته است (Mootz, 1994: 117). این تأثیرپذیری بیش از هر چیز به‌واسطه فلسفه زبان معاصر رخ داده است. بنابراین اینکه هارت متأثر از فلسفه زبان متعارف آستین، چه نوع تلقی‌ای از زبان قانون دارد و این تلقی اقتضای کدام رویکرد تفسیری را خواهد داشت، زمینه را برای فهم رویکرد هرمنوتیکی هارت باز می‌کند.

به تعبیر بهتر، در این مقاله به دنبال نشان دادن این امر هستیم که نه تنها رویکرد فلسفه زبانی هارت به مفهوم قانون، ظرفیتی هرمنوتیکی در خود دارد، بلکه به‌مثابه صورتی از هرمنوتیک حقوقی معاصر قابل طرح است. این ایده از آن حیث جدید به‌نظر می‌رسد که برخلاف تلقی اولیه از خاستگاه بنیاداً متفاوت فلسفه حقوق معاصر آمریکایی از سنت فلسفه قاره‌ای، نظریه مفهوم قانون هارت را بر مبنای ظرفیت‌های هرمنوتیک حقوقی بازخوانی می‌کند.

دامنهٔ هرمنوتیک حقوقی

کلمهٔ hermeneutics (هرمنوتیک) در فعل یونانی "hermeneuein (هرمینوین)" - به معنای تحویل کردن^۱ - ریشه دارد که صورت اسمی آن "hermeneia (هرمینیا)" - به معنای تأویل^۲ - است. این دو اصطلاح در آثار فیلسوفان یونانی از جمله ارسطو، افلاطون، اپیکوروس و ... مشاهده شده است. ارسطو در کتاب *ارغنون*، رسالهٔ *باری/ارمینیا* (فی‌العباره / دربارهٔ تحویل) را به این موضوع اختصاص داد. طبق تحقیقات، این اصطلاحات یونانی با کلمهٔ "هرمس" (Hermes)، یکی از خدایان یونانی، هم‌ریشه بوده و ظن قوی‌تر این است که این دو اصطلاح و نیز کلمهٔ یونانی "hermeios (هرمایوس)" که اشاره به کاهن پیشگوی معبد دلفی دارد، از "هرمس: خدای پیام‌آور تیزپا" مشتق شده‌اند. نام هرمس به طرز پرمعنایی با وظیفهٔ تبدیل آنچه ورای فهم بشر است به آنچه فکر و هوش انسان قادر به درک آن باشد، پیوند یافت؛ لذا اشکال مختلف این کلمه متضمن به فهم درآوردن چیزی یا موقعیتی است که نامفهوم است؛ حتی یونانیان کشف زبان و خط را - که دلالت بر آغازگاه‌های فهم بشر دارد- به هرمس نسبت می‌دهند (پالمر، ۱۳۹۳: ۲۱-۲۰).

فعل یونانی «هرمینوین» دارای سه معناست: گفتن یا اظهار کردن، توضیح دادن و ترجمه کردن یا برگرداندن؛ که هر سه معنا قابل خلاصه کردن در لفظ «تحویل» - به‌عنوان وظیفهٔ اصلی «علم هرمنوتیک» - است. کلمهٔ تحویل، حاوی هر سه معناست (پالمر، ۱۳۹۳: ۳۵-۲۰).

کلمهٔ hermeneutics (هرمنوتیک) به معنای امروزی در سدهٔ هفدهم ظهور کرد که به علم تحویل اشاره داشته است. این علم تا پایان سدهٔ نوزدهم معمولاً شکل نظریه‌ای را به خود گرفت که وعدهٔ تنظیم قواعد حاکم بر رشتهٔ تحویل را می‌داد. از همین رو، قصد این رشته به‌طور غالب هنجاری و حتی فنی - یعنی ارائهٔ قواعد روشی - بود (گروندن، ۱۳۹۱: ۱۳).

علم هرمنوتیک در عصر مدرن حداقل به پنج نحو متمایز تعریف می‌شود: ۱. نظریهٔ تفسیر کتاب مقدس، ۲. روش‌شناسی عام لغوی، ۳. علم فهم زبانی، ۴. مبانی روش‌شناختی علوم انسانی و ۵. پدیدارشناسی وجود یا هرمنوتیک فلسفی. (پالمر، ۱۳۹۳: ۵۲-۴۲).

یکی از شاخه‌های دانش هرمنوتیک، هرمنوتیک حقوقی است. سنت حقوقی غرب از اسناد مکتوب شکل گرفته است. به‌طور کلی می‌توان گفت هر تلاشی برای صورت‌بندی یک نظریهٔ حقوقی به‌طور ذاتی، مبتنی بر پیش‌فرض‌هایی در خصوص تفسیر متون است. هیچ‌کس نمی‌تواند دربارهٔ معنای یک سند حقوقی نظریه‌پردازی کند، مگر اینکه حداقل به‌طور ضمنی یک نظریهٔ تفسیری را به یاری فراخواند، چراکه تفسیر، بازشناسی یک اثر مکتوب را ممکن

1. To interpret
2. Interpretation
3. Ἑρμῆς

می‌سازد. هرمنوتیک حقوقی شناسایی همین واقعیت تفسیری است، که همیشه بر صورت‌بندی مفهومی که در ساخت هر سند حقوقی یا تفسیر هر حکم قضایی به‌کار می‌رود، مقدم است (Mootz, 1988: 525).

هرمنوتیک حقوقی رشته‌ای است که به مطالعه فرایند تفسیر متون حقوقی می‌پردازد و سابقه آن به زمان تدوین حقوق در یونان و روم باستان بازمی‌گردد. سنت حقوق روم به‌طور عمده سنتی مبتنی بر *Ius Scriptum* یا حقوق مکتوب و متشکل از قوانین و مقررات مدون بود. هرمنوتیک حقوقی از راه مقایسه با رشته مرتبط با آن یعنی خطابه قضایی^۱ که عبارت از مطالعه، استدلال و متقاعدسازی شفاهی در دادگاه است، به مطالعه تفسیر و معنای حقوق مکتوب می‌پردازد (گودریچ، ۱۳۸۳: ۲۱۲).

هرمنوتیک حقوقی به هیچ نظریه محدودی در هرمنوتیک منحصر نمی‌شود. در واقع این علم بر تلاش برای کشف شرایط فهم انسانی بدون تقلیل دادن آن تمرکز دارد (Leyh, 1992). (xii) از طرف دیگر، از نظر برخی اندیشمندان، هرمنوتیک منحصراً به تفسیر حقوقی محدود نمی‌شود و همه مجاهدت‌های علمی، انسانی و هنری را در برمی‌گیرد و مستلزم دیدگاه فلسفی جامع درباره رویکردی است که یک جهان معنایی از طریق آن حیات پیدا می‌کند (Mootz, 1988: 525).

هرمنوتیک حقوقی یکی از روش‌های اساسی شناخت حقوق است و جایگاه ویژه‌ای در روش‌شناسی حقوق دارد، جایگاهی که به گستره مسئله فهم و تفسیر در حقوق است. از نظر برخی روش‌شناسان حقوق، هرمنوتیک حقوقی از بنیادهای روش‌شناسی حقوقی است (Merezhko, 2014: 1). در واقع نظریه‌پردازان حقوقی باید به واقعیت هرمنوتیکی توجهی ویژه داشته باشند تا بتوانند تفسیر رضایت‌بخشی از نظام حقوقی ارائه دهند (Mootz, 1988: 526).

هرچند الگوی عمده هرمنوتیک ادبی پس از دوره یونان و روم باستان، الگوی الهیاتی بود و به تعبیر و تفسیر متون مقدس و شرعیات یا قوانین کلیسا اهتمام داشت، اما سنتی از هرمنوتیک حقوقی نیز به موازات آن وجود داشت. الگوی عرفی هرمنوتیک حقوقی در آغاز و تقریباً به‌طور متناقض، پیرامون دو مجموعه قوانین عمده حقوق روم «الواح دوازده‌گانه»^۲، متعلق به سده پنجم قبل از میلاد و «مجموعه قوانین مدنی»^۳، متعلق به سده ششم، شکل گرفت.

هرمنوتیک حقوقی، در دوره‌های یونان و روم باستان، و به‌ویژه در زمان پذیرش حقوق روم در قرون وسطی یا «انقلاب سده دوازدهم در تفسیر»، از نظر بازسازی معنای لغوی متون حقوقی، صبغه اجرای عملی پیدا کرد. در همین زمینه محدودیت ناشی از ممنوعیت تفسیر به‌گونه‌ای بود که مفسران امکان شرح قوانین حقوقی را فقط به لحاظ دستوری و به صورت

1. Forensic rhetoric
2. The Twelve Tables
3. Corpus Iuris Civilis

کلمه به کلمه داشتند. بنابراین فعالیت این مفسران متمرکز بر هماهنگ ساختن میراث قدیمی و پراکندهٔ متون قانون از طریق درک جزئیات آن به شکلی عمیق‌تر و در نهایت پیدا کردن روش‌های اعمال آن در بافت شرایط دورهٔ بعد بود. بر این اساس، هرمنوتیک حقوقی، متکفل حفاظت از سنت و متن بود (گودریچ، ۱۳۸۳: ۲۴) و همچنین مفاهیم اصلی هرمنوتیک حقوقی، عبارت از فهم و تفسیر متن حقوقی بود (Merezhko, 2014: 1).

با وجود ممنوعیت تفسیر قانون^۱، به تدریج، فن هرمنوتیک به‌طور پنهان به‌صورت مکمل حقوق مکتوب و وضع معانی جدید در قالب بازسازی متن عمل می‌کرد و در ضمن اختیار قانونگذار را به سرقت می‌برد، هرچند این کار در پوشش نظارت یا در قالب خود پنهان‌سازی مفسر حقوقی صورت می‌گرفت (گودریچ، ۱۳۸۳: ۲۱۳). در واقع «مفسر، وظیفه داشت تا با حفظ و مقابله و ترجمه و اجرای متون قدیمی و سنتی حقوق، آن را به شرایط معاصر فرخواند که از زمان و مکان به نگارش در آمدن آن بسیار دور است» (آقایی، ۱۳۸۸: ۲۴۱). با این ملاحظه هرمنوتیک همواره رویه‌ای مداخله‌گرایانه داشت که طی آن مفسر قانون، معانی جدیدی را خلق می‌کرد و کاربردهای جدیدی را برای نثر سرد، واژه‌های خسته یا حروف مردهٔ حقوق مدون به‌کار می‌برد (گودریچ، ۱۳۸۳: ۲۱۴).

با ظهور مکتب شارحان در سدهٔ چهاردهم، گرایش‌های متفاوتی مجال ظهور یافتند، حقوق روم منقح شد و برای تحولات جدید آماده شد و نظامی منطقی یافت. حقوقدانان این دوره در پی یافتن راه‌حل‌های رومی نبودند، بلکه در پی آن بودند که با نظر به متون حقوق روم، قواعد مناسب با جامعهٔ زمان خود را به‌کار گیرند و توجیه کنند (داوید، ۱۳۶۹: ۴۰).

در دورهٔ رنسانس تحول بنیادی‌تری در مفهوم و کارکرد هرمنوتیک حقوقی صورت گرفت، به‌گونه‌ای که مفهوم هرمنوتیک حقوقی در صورتی مدرن‌تر و در واکنش به روش تفسیر لفظی گسترش یافت و بیشتر از طریق کشف مجدد سنت و قانون یونان و روم باستان انعکاس پیدا کرد. اومانیسیم حقوقی، روش تفسیر لفظی را که مبتنی بر عدم تفکر یا احترام به گردآوری و افزودن بر حقوق روم بود، نقد کرد و از طرف دیگر، به منابع باقی‌مانده از حقوق روم روی آورد. اومانیسیم به‌جای اطاعت کورکورانه‌ای که شارحان از متن و لفظ قانون می‌کردند، به‌دنبال فهم قانون براساس بافت بیان تاریخی آن بود (گودریچ، ۱۳۸۳: ۲۱۴ و ۲۱۵).

رساله‌های هرمنوتیکی دورهٔ رنسانس، از مجرد متن سنت پیشین فراتر رفته و به تشریح نظریه‌های تفسیر که تا حد زیادی از سبک شرح قوانین تجاوز می‌کرد، پرداختند. اصل کلیدی تفسیری در خصوص این رویکرد، در مجموعهٔ قوانین روم شمارهٔ ۱/۳/۱۷ آمده است که: «دانستن

۱. در این زمینه می‌توان به دستور رسمی امپراتور روم شرقی، ژوستینین اشاره کرد که در ضمیمهٔ اعلام قوانین گستردهٔ حقوق روم به ممنوعیت تفسیر قوانین صادره اشاره می‌کند و تفسیر و تحریف قانون یکسان شمرده می‌شود.

قانون، دانستن واژه‌های مندرج در قانون نیست، بلکه شناخت قدرت و نفوذ آن است». به‌طور خلاصه نقش این‌گونه هرمنوتیک، تکمیل کمبود بقایای متنی قانون و بازآفرینی مفهومی کامل‌تر با به‌کارگیری مجموعه وسیعی از فنون لغت‌شناسی و تاریخی استگودریچ، ۱۳۸۳: ۲۱۵).

در رویکردهای کلاسیک هرمنوتیک حقوقی، علمی چون لغت‌شناسی، منطق، معانی و بیان و تاریخ جایگاه ویژه‌ای دارند. این در حالی است که در رویکردهای معاصر هرمنوتیک حقوقی، برخی دانش‌های دیگر جایگاه ویژه‌ای می‌یابند که نشان‌دهنده تغییر افق جریان‌ات هرمنوتیک حقوقی است. بی‌تردید شکل‌گیری دانش‌های معاصر در این تغییر افق سهم بسزایی دارند. بر این اساس در هرمنوتیک حقوقی پساروشنگری، فلسفه زبان، پدیدارشناسی، علوم اجتماعی، زبان‌شناسی و نقد ادبی جایگزین سنت‌های قبلی لغت‌شناسی و معانی و بیان شد که به‌عنوان رشته‌های اصلی به کمک حقوق آمده بودند (گودریچ، ۱۳۸۳: ۲۷۱).

موارد مختلف هرمنوتیک حقوقی معاصر، معمولاً با بحران‌ها و نوسازی سنت حقوقی توأم هستند و به‌ویژه با جنبش‌های تدوین قوانین یا دیگر اصلاحات حقوقی ارتباط دارند.

هرمنوتیک حقوقی و فلسفه زبان

در پرتو فلسفه زبان معاصر، فهم ماهیت حقوق به فهم ماهیت زبان وابسته است و فلسفه زبان در روشن‌سازی زبان حقوق به آن، یاری می‌کند، به این دلیل که بسیاری از سوء تفاهم‌ها به زبان بازمی‌گردد. زبان ابزار حقوق است، چراکه علم حقوق از عبارات زبانی شکل می‌گیرد و بدون فهم عمل زبان، ماهیت حقوق روشن نمی‌شود (Endicott, 2002: 938). اگر قانون صورتی از واژگان را که شامل محتوای یک استاندارد است، تعیین می‌کند (مانند یک قرارداد حقوقی، یا یک جرم کیفری)، اثر استفاده از این کلمات چگونه است؟ (Endicott, 2016: 5).

توجه ویژه هرمنوتیک حقوقی جدید به جایگاه زبان و معنا در سده نوزدهم برجسته شد، به‌گونه‌ای که در این دوره شاهد احیای روش هرمنوتیک پان اروپایی در ادبیات و علوم انسانی به‌طور عام و در حقوق به‌طور خاص هستیم. در واقع توجه سکولارتر فلسفه حقوق، توجه به جایگاه معنا در ظرف تکوین علم حقوق بود (گودریچ، ۱۳۸۳: ۲۱۶).

فلسفه زبان از مهم‌ترین رشته‌های مؤثر در هرمنوتیک حقوقی معاصر است (گودریچ، ۱۳۸۳: ۲۱۷). اهمیت زبان و دانش‌های زبانی برای تفسیر حقوقی به‌حدی است که فیلسوفان حقوق تلاش می‌کنند نظریه‌های تفسیر حقوقی را بر نوع استفاده از زبان در شکل‌گیری قانون مبتنی کنند (Endicott, 2016: 6).

وقتی گادامر و املیو بتی به‌عنوان دو فیلسوف برجسته هرمنوتیک در سده بیستم به تعریف هرمنوتیک می‌پردازند، قانون را در قلب این رشته قرار می‌دهند. از نظر گادامر، قانون

نمونهٔ عالی مشکل تاریخی نگارش است و به همان اندازه که برای رابطهٔ میان مفهوم تاریخی و کاربرد جدید، و رابطهٔ میان متن و حکم اهمیت محوری دارد، برای بیان مناسب مشکل معنا نیز دارای اهمیت محوری است (گودریچ، ۱۳۸۳: ۲۱۷). بنابراین مسئلهٔ زبان و معنا در هرمنوتیک معاصر محوری است و همین مسئله به مثابهٔ دریچه‌ای است که نظریه‌های فلسفهٔ زبان معاصر را به گسترهٔ هرمنوتیک حقوقی وارد می‌کند. در همین زمینه زبان و معنای قانون، موضوعی است که نظریه‌های فلسفهٔ زبان مؤثر بر فلسفهٔ حقوق آمریکایی را به هرمنوتیک حقوقی پیوند می‌دهد.

از نظر گادامر مشکل هرمنوتیک مشکل قانون است، مشکل خلق معانی جدید از مطالب قدیمی و متفاوت سنت است. به نظر گادامر و به گونه‌ای تقریباً متفاوت به نظر بتی، مشکل حقوقی اقدامات مربوط به اعمال قانون را به طور کامل حل نکرد، به این معنا که نه سنت زبانی و نه رویهٔ قضایی هیچ‌یک نتوانست به طور کامل تعیین‌کنندهٔ مورد جدید باشد. برداشت هرمنوتیکی از درک و فهم، همچنین مستلزم این فهم پویا بود که خلق و گسترش معانی از راه دست یافتن به روح و سنت حقوقی از طریق نمایان ساختن معانی اصلی به روش هرمنوتیک (طبق نظریهٔ گادامر) و از طریق استفاده از استدلال به روش قیاسی (طبق نظریه بتی) اجتناب‌ناپذیر است (گودریچ، ۱۳۸۳: ۲۱۸).

در همین زمینه نظریه‌های فلسفهٔ زبان معاصر نیز که به ارائهٔ رویکرد خاصی در خصوص زبان و معنا می‌پردازند، ظرفیت شایان توجهی برای تحلیل زبان و معنای قانون دارند، ظرفیتی که فیلسوفان حقوق آمریکایی را به نظریه‌پردازی در این عرصه مشتاق کرده است. به نظر می‌رسد مهم‌ترین فیلسوف معاصر حقوق که مباحث فلسفهٔ زبان نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم را وارد معادلات نظری فلسفهٔ حقوق کرد، هربرت هارت باشد. تأثیر هارت از نظریه‌های فلسفهٔ زبان متعارف به روشنی بر آرای او و تحلیل و تفسیرهایش در خصوص قانون مؤثر است. بنابراین می‌توان رویکرد تفسیری هارت در خصوص قانون را که صبغهٔ فلسفهٔ زبانی دارد، به روشنی، یکی از صورت‌های هرمنوتیک حقوقی معاصر تلقی کرد، چراکه هارت با رویکرد فلسفهٔ زبانی خود، به نقد اصالت صورت حقوقی می‌پردازد و در رابطهٔ با تفسیر قانون، موضع مستقلی را ارائه می‌کند.

بر این اساس در ادامه قصد داریم با تأکید بر کتاب *مفهوم قانون*، اولاً تأثیر هارت از فلسفهٔ زبان متعارف معاصر را نشان دهیم و پس از آن با توجه به چنین تأثیری، رویکرد تفسیری هارت در قانون و حقوق را روشن کنیم تا در نتیجه اثبات شود که دیدگاه نظری هارت در فهم و تفسیر قانون از مصادیق هرمنوتیک حقوقی است.

تأثیرپذیری هارت از فلسفه زبان متعارف جی. ال. آستین

هارت در مقدمه کتاب مفهوم قانون به صراحت به تأثیرپذیری خود از فلسفه زبان جی. ال. آستین اقرار می‌کند. به تعبیر وی در مقدمه مفهوم قانون: «بسیاری از تمایزهای مهم میان انواع موقعیت‌ها یا روابط اجتماعی را، که به خودی خود آشکار نیستند، می‌توان با بررسی کاربردهای معیار واژگان موردنظر و شیوه وابستگی آنها به بافت اجتماعی آشکار ساخت، شیوه‌ای که اغلب ناگفته باقی می‌ماند. به‌ویژه، این سخن درستی است که در این‌گونه مطالعات، به تعبیر آستین، می‌توان با فهم عمق واژگان درک خود را از پدیدارها عمق بخشید» (هارت، ۱۳۹۲: ۲۴).

حضور برجسته رویکرد فلسفه زبانی هارت در نظریات فلسفه حقوقی وی، از جمله در خصوص «طبیعت اجتماعی قانون»، یا مفهوم «تمایز قائل شدن»، مورد تصریح و تحلیل برخی نویسندگان معاصر قرار گرفته است (Brendan, 1986: 115). برای مثال مارمر در کتاب بنیادهای فلسفی زبان در حقوق تصریح می‌کند: «رابطه نزدیک فلسفه زبان و فلسفه حقوق به وسیله ایچ. ال. ای. هارت مورد تأکید قرار گرفت و برای چند دهه مورد شناسایی و بررسی علمی واقع شد. هارت معتقد بود که بسیاری از موضوعات محوری در فلسفه حقوق به یک مفهوم روشن از زبان وابسته است» (Marmor, 2011: 1).

هرچند برخی متفکران معاصر، ویتگنشتاین را در کنار آستین، در جهت‌گیری هارت به‌طور جدی سهیم دانسته‌اند (Longworth, 2013: 2)، اما با توجه به تصریح خود هارت و همچنین با لحاظ رویکرد تفسیری وی در کتاب مفهوم قانون (به‌خصوص فصل هفتم)، بی‌تردید باید هارت را تحت تأثیر جدی آستین قلمداد کرد. هرچند جنبش فلسفه زبان متعارف که ویتگنشتاین متأخر در آن سهمی اساسی دارد، بر اندیشه‌های هارت بی‌تأثیر نبوده است.

هارت در فصل اول کتاب مفهوم قانون در تحلیلی که از «تعریف» بیان می‌کند، رویکرد فلسفه زبانی خود با جهت‌گیری متأثر از آستین را نشان می‌دهد. هارت می‌گوید: «هدف کتاب ارائه تعریفی از قانون، به معنای معیاری برای تعیین درستی کاربرد واژه، نیست. هدف، توسعه و بسط نظریه حقوقی، با ارائه تحلیلی دقیق‌تر از ساختار متمایز نظام حقوق داخلی و درکی بهتر از شباهت‌ها و تفاوت‌های قانون، زور و اخلاق، به‌مثابه انواع پدیدارهای اجتماعی است» (هارت، ۱۳۹۲: ۵۳). بر همین اساس برخی فلاسفه حقوق بر این نکته تأکید می‌کنند که در کتاب مفهوم قانون، هارت، تعریف قانون را به‌عنوان یک پدیدار اجتماعی مطرح می‌کند (Cunliffe, 2013: 1).

هارت با رویکردی به «تعریف» موافق است که صرفاً لفظی یا درباره الفاظ نباشد، او بیان می‌کند: «گاه ارائه تعریف ممکن است بتواند اصلی پنهان را که راهنمای کاربرد واژه است آشکار کند و در عین حال همزمان، روابط میان نوع پدیدارهایی که از واژه برای دلالت آنها استفاده می‌کنیم و دیگر پدیدارها را نشان دهد. گاه گفته می‌شود که تعریف «امری صرفاً لفظی» یا

«صرفاً درباره‌ی الفاظ» است، اما اگر اصطلاحی که تعریف می‌شود کاربردی رایج داشته باشد، این ادعا می‌تواند کاملاً گمراه‌کننده باشد» (هارت، ۱۳۹۲: ۴۹).

هارت به صراحت رویکرد فلسفه‌زبان کلاسیک را که با محوریت فرگه، راسل و ویتگنشتاین متقدم شکل گرفت و به اصالت منطق، اصالت انطباق یک به یک زبان و جهان و اتمیسم منطقی، معتقد بود، رد می‌کند، چراکه در همین عبارت، تحلیل الفاظ را مستقل از کاربرد رایج آنها، گمراه‌کننده تلقی می‌کند. از نظر راسل و ویتگنشتاین متقدم، ساختار ضمنی زبان، ساختار جهان را بازمی‌تاباند، از این رو براساس این قول، فیلسوف می‌تواند با تحلیل زبان به حقایق مهم در خصوص واقعیت نائل آید. تأکید بر نظام صوری (شکلی) زبان از مقومات جریان کلاسیک فلسفه‌زبان است. این رویکرد کلاسیک در جریان متأخر فلسفه‌زبان یا همان جریان فلسفه‌زبان متعارف با نقدها و چالش‌های جدی مواجه می‌شود.

از نظر فلسفه‌زبان متعارف، تلاش برای محصور کردن زبان در قالب نظامی صوری، به معنای تحریف نحوه‌ی عمل زبان است. بنابراین دیدگاه نظام‌های صوری، در بهترین حالت مسائل را بیش از اندازه ساده جلوه می‌دهد و در بدترین حالت به مسائل فلسفی خاصی منجر می‌شود، مسائلی ناشی از این فرض که گویی زبان دقیقاً براساس مجموعه‌ی ساده‌ای از قواعد عمل می‌کند. در نتیجه چنین ادعا می‌شود که نظام‌های صوری به عوض حل‌وفصل مناقشات فلسفی، از طریق کاویدن ظاهر گمراه‌کننده‌ی زبان متعارف، به نوبه‌ی خود در افزایش سردرگمی ما سهیم‌اند (دانلان، ۱۳۸۶: ۴۸ - ۳۹). آستین جریان کلاسیک فلسفه‌زبان و از جمله نظریه‌ی تصویری ویتگنشتاین متقدم را رد می‌کند (کار، ۱۳۷۸: ۱۲). از نظر وی زبان بیش از آنکه یک ساختار باشد که به دیگران منتقل شود، موجود زنده‌ای است که کارش تنها ایجاد وعده و قول است. زبان ویژگی‌های مربوط به عمل دارد و به همین دلیل زنده است، نه ویژگی‌های مربوط به ساختار تا منطق در آن کارآمد باشد. بنابراین از نظر آستین نمی‌توان برای زبان، ساختاری منطقی قرار داد.

جریان فلسفه‌زبان متعارف به جنبه‌ی کاربردی زبان توجه ویژه دارد و به جای دغدغه‌های ساخت زبان مصنوعی که مختص جریان اول است، به کاربرد متعارف زبان التفات نشان می‌دهد. این جریان دو شاخه‌ی اصلی دارد که یکی جریان ویتگنشتاین متأخر است و دیگری جریان مکتب آکسفورد که در واقع آستین به این مکتب متعلق است. دیگر فیلسوف برجسته‌ی این مکتب «رایل» است که به همراه آستین، نظریه‌پردازان اصلی مکتب آکسفورد محسوب می‌شوند. به‌رغم رویکرد مشترکی که هر دو جریان اصلی فلسفه‌زبان متعارف، به ارجاع و توجه به استعمال واژه‌ها در زبان متعارف دارند، شاخه‌ی اول به تأثیر ویتگنشتاین بر این باور است که وقتی واژه‌ای را بیرون از بافت متعارف آن استعمال می‌کنیم، درحالی‌که بافت متعارف تنها بافتی است که آن واژه در آن معنادار است، به‌طور طبیعی ابهام و ابهام‌آلودگی ایجاد می‌کند. اما شاخه‌ی دوم به رهبری گیلبرت رایل و آستین، اگرچه برای استعمال واژه‌ها در زبان متعارف اهمیت قائل

بود، به شدت و حدت ویتگنشتاین فکر نمی‌کرد که معتقد به انحلال تحلیل واژه‌ها در زبان متعارف باشد، بلکه به نظر آنها می‌توان مسائل فلسفی را با تحلیل مفاهیم و الفاظ به‌کارگرفته در زبان متعارف توضیح داد و از آنها ابهام‌زدایی کرد (عبدالهی، ۱۳۸۷: ۲۷).

از نظر آستین هر تحقیق فلسفی باید با توضیح زبان روزمره همراه شود (Morris, 1960). تعهد ویتگنشتاین به کاربرد زبان، بسیار رادیکال‌تر و عمیق‌تر از پایبندی آستین است، چراکه آستین بر این نظر است که کفایت واژه‌ها را می‌توان از طریق مقایسه آنها با جهان محک زد، اما در توصیف ویتگنشتاین، این نوع ارزشیابی محلی از اعراب ندارد، چراکه از نظر او، معنای یک واژه، فقط و فقط به واسطه کاربرد آن واژه تعیین می‌شود (هنفلینگ، ۱۳۸۳: ۵۶). ویتگنشتاین در پژوهش‌های فلسفی می‌گوید: «هر نشانه به‌تنهایی مرده می‌نماید. چه چیزی به آن زندگی می‌بخشد؟ نشانه در کاربرد زنده است. آیا در آنجا زندگی به آن دمیده می‌شود؟ یا کاربرد حیات آن است» (Wittgenstein, 1958: 432). وی در بند ۴۳ بیان می‌کند: «معنای یک واژه، کاربرد آن در زبان است» (Wittgenstein, 1958: 43). درحالی‌که آستین با وجود تأکیدی که بر زبان متعارف و افعال گفتاری دارد، به اندازه ویتگنشتاین به انحلال مطلق زبان در کاربرد معتقد نیست. این تفاوت رویکرد ویتگنشتاین و آستین، در تحلیل‌های هربرت هارت در کتاب *مفهوم قانون*، متعین است. به‌گونه‌ای که روشن است هارت آگاهانه به سمت رویکردهای معتدل‌تر آستین گرایش دارد، ازاین‌رو به هویت نسبی قانون، مستقل از کاربرد قائل است، هرچند معنا و کارکرد حقیقی آن را صرفاً در کاربرد محقق می‌داند.

۱. رویکرد هرمنوتیکی هارت به زبان قانون

همان‌طور که بیان شد، هارت در فصل اول مفهوم قانون، متأثر از فلسفه زبان متعارف آستین، تعریف قانون را به‌عنوان یک پدیدار اجتماعی مطرح می‌کند. رویکرد فلسفه زبان متعارف به معنا می‌تواند ما را به نظر هارت نزدیک‌تر سازد، چراکه در نظریه افعال گفتاری «معنا پدیداری اجتماعی» است، زیرا افعال گفتاری و ارتباط زبانی، اساساً پدیداری اجتماعی است که در بسیاری از موارد علاوه بر قصد گوینده و علائم و نشانه‌های زبانی، به اعتبارات اجتماعی و واقعیت‌های نهادی دیگری غیر از زبان نیز نیازمند است» (عبدالهی، ۱۳۸۷: ۱۱۲). در نتیجه اگر تعریف، راهگشای معناست و معنا پدیداری اجتماعی تلقی می‌شود، ازاین‌رو تعریف قانون نیز به‌مثابه یک پدیدار اجتماعی مطرح می‌شود.

بنابراین رویکرد هارت در تفسیر قانون نیز با ملاحظه همین نکته محقق می‌گردد؛ یعنی هارت در ضمن تفسیر قانون، معنای حقیقی قانون را به‌مثابه یک پدیدار اجتماعی و از بطن زبان متعارف جست‌وجو می‌کند.

هارت در مواجهه با واژگان قانون، متأثر از این جملات آستین است: «تنها به واژگان نمی‌نگریم ... بلکه به واقعیاتی که واژگان را برای بحث از آنها به کار می‌گیریم نیز می‌نگریم، آگاهی صیقل‌خورده از واژگان را به‌منظور فرهیختن فهم پدیدارها به کار می‌گیریم» (Austin, 1956: 8).

مهم‌ترین محوری که در کتاب *مفهوم قانون* مورد نقد هارت قرار می‌گیرد، «اصالت صورت» است و این امر با توجه به دیدگاه آستین کاملاً طبیعی است، چراکه فلسفه زبان متعارف آستین در اولین گام به نقد «اصالت صورت» فلسفه زبان کلاسیک می‌پردازد. هارت همین نظر را به عرصه فلسفه حقوق و نظریه قانون وارد می‌کند و اصالت صورت را در تفسیر قانون به نقد می‌کشد. از همین جا به‌روشنی می‌توان به رویکرد تفسیری هارت پی برد و این مسئله که می‌توان دیدگاه وی را به‌عنوان یکی از مصادیق جدی هرمنوتیک حقوقی تلقی کرد، به‌خوبی اثبات می‌شود. نقد «اصالت صورت» و پذیرش «قاعده شکاکی»^۱ به‌روشنی دیدگاه تفسیری هارت را نشان می‌دهند. در رویکرد تفسیری هارت، توجه به قوانین و قواعد حقوقی حتی رویه‌های قضایی با رویکرد شکل‌گرایانه و مستقل از بستر زبان متعارف کاملاً مردود است. از نظر وی معنای قانون یا قاعده حقوقی که توسط قانونگذار عرضه می‌شود، باید با محوریت زبان متعارف فهم و تفسیر شود و از این رو لازم است قاعده حقوقی با بافتی باز مورد نظر قرار گیرد. هارت در مقام نقد عدم انعطاف و قطعیت نظام‌های حقوقی صورت‌گرا می‌گوید: «در برخی نظام‌های حقوقی در برخی دوره‌ها، ممکن است هزینه زیادی برای قطعیت پرداخته شود و تفسیر قضایی قوانین موضوعه یا سوابق قضایی بیش از حد شکلی باشد و از این رو قادر به واکنش به شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود میان قضایا نباشد، شباهت‌ها و تفاوت‌هایی که تنها در پرتو اهداف و مقاصد اجتماعی قابل مشاهده‌اند» (هارت، ۱۳۹۲: ۲۱۰).

از نظر هارت واکنش به شباهت‌ها و تفاوت‌های قضایای حقوقی ضروری است و صرفاً با لحاظ اهداف و مقاصد اجتماعی می‌توان به چنین انعطافی توجه داشت، که این مسئله در اصالت صورت حقوقی مفقود است. بنابراین هارت به‌خوبی نقد فلسفه زبان متعارف به اصالت صورت فلسفه زبان کلاسیک را وارد میدان فلسفه حقوق می‌کند و به نقد اصالت صورت حقوقی می‌پردازد. گویی همان‌گونه که رویکرد فلسفه زبان کلاسیک در نیمه دوم سده بیستم جایگاه اصیل خود را از دست داده، اصالت صورت حقوقی نیز فاقد جایگاهی اصیل است و از ایجاد نظام حقوقی مطلوب در مانده است.

این دیدگاه هارت دقیقاً همان نکته اصیلی است که هرمنوتیک حقوقی در تفسیر متن ارائه می‌کند: «هر تلاشی برای انحصار معنای متن در یک صورت خاص، کاملاً اشتباه است و تعامل پویای خواننده و متن را نادیده می‌گیرد» (Mootz, 1988: 527).

از نظر هارت امکان استقرار انتخاب‌های بیشتر ذیل قواعد حقوقی، از مزیت‌های نظام حقوقی محسوب می‌شود، زیرا در چنین حالتی گستره انتخاب‌های ممکن برای اعمال قواعد عام توسعه می‌یابد، حال آنکه رویکرد تفسیری اصالت صورت حقوقی چنین امکانی را ندارد. از نظر هارت «ممکن است نظام‌های حقوقی مختلف، یا یک نظام حقوقی در زمان‌های مختلف، به‌طور کم و بیش صریح، نیاز به انتخاب‌های بیش‌تر هنگام اعمال قواعد عام بر موارد خاص را نادیده بگیرند یا تصدیق کنند. آن عیب و رذیلتی که در نظریه حقوقی زیر عنوان اصالت صورت یا مفهوم‌گرایی شناخته می‌شود. همین نگرش به قواعد صورت‌بندی‌شده در قالب الفاظ است که در پی پنهان کردن و نیز به حداقل رساندن نیاز به چنین انتخاب‌هایی، پس از وضع قاعده عام است» (هارت، ۱۳۹۲: ۲۰۸).

هارت بر تنوع قواعد حقوقی و نقش‌های کاملاً متفاوتی که این قواعد را در یک نظام حقوقی و در زندگی شهروندان فعال می‌کنند، تأکید دارد. بنابراین تلاش برای تقلیل همه قواعد حقوقی به یک صورت (شکل) خاص، به نادیده گرفتن یا ناتوانی در تبیین جنبه‌های اساسی چگونگی کارکرد و تجربه یک نظام حقوقی منجر خواهد شد (Bix, 1999: 171).

صرف نظر از وجهه انتقادی هارت به اصالت صورت حقوقی، رویکرد ایجابی او که صبغه تفسیری وی را نیز بیشتر منعکس می‌کند، دفاع از «قاعده شکاکی» است. بی‌تردید مبنای نظری این رویکرد هارت از فلسفه آستین اخذ شده است. نظریه افعال گفتاری آستین رویکرد نسبی‌گرایانه‌ای را می‌پروراند که با توجه به تغییر بسترها و زمینه‌های معرفت‌انسانی، معرفت نیز تغییر می‌یابد. بر همین اساس هارت نیز در تفسیر قواعد و قوانین حقوقی و حتی رویه‌های قضایی به‌نوعی از قاعده شکاکی که بر مبنای همان رویکرد منعطف آستین بنا شده است، دفاع می‌کند. در «قاعده شکاکی» به‌جای تأکید بر شکل قواعد حقوقی و رویه‌های قضایی، آن هم مستقل از کاربرد واقعی آنها، بر استعمال واقعی این قواعد و رویه‌ها در دست قضات و در رویه دادگاه‌ها تأکید می‌شود. از نظر هارت، معنای اصطلاحات حقوقی از فعالیت‌های حرفه حقوق، جداشدنی نیستند، به این معنا که شهروندان از مشارکت در تفسیر قواعد حقوقی مستثنا نیستند. تأکید هارت بر طبیعت اجتماعی قانون به دیدگاهش به زبان حقوق بازمی‌گردد (Cole, 2010: 1).

حقوقدانان حرفه‌ای ادعا می‌کنند که استدلال‌ات حقوقی مهارت‌هایی حرفه‌ای هستند که آنها را قادر می‌سازد تا واسطه بین عبارات اصیل و معنای متون حقوقی مکتوب باشند. بر این اساس این حقوقدانان فشار مدام برای انتقال مفهوم قانون را به زبانی که به‌روشنی وضوح داشته باشد، رد می‌کنند (Mootz, 1994: 121). این در حالی است که رویکرد فلسفه زبانی هارت، موضع تفسیری وی را این‌گونه جهت می‌دهد که در تفسیر قانون یا قاعده حقوقی یا رویه قضایی، بر طبیعت اجتماعی قانون تأکید کند یا به‌عبارت دیگر با لحاظ اهداف و مقاصد اجتماعی و مناسبات متعارف، به انعطاف در تفسیر قانون معتقد باشد. بر همین اساس هارت بر

نیاز به روشی هرمنوتیکی که کار آن توصیف رفتار تحت حکومت قاعده، به ترتیبی که بر افراد ظاهر می‌شود، تأکید می‌کند (Hart, 1985: 15).

هارت معتقد است «باید به قاعده شکاکی تنها به‌مثابه نظریه‌ای درباره کارکرد قواعد در تصمیم‌گیری قضایی توجه کرد. چنین قرائتی از قاعده شکاکی، با قبول تمام ایرادهایی که بدان توجه داده‌ایم، به این ادعا ختم می‌شود که هیچ چیز نمی‌تواند حوزه بافت باز در زمینه رسیدگی دادگاه را محدود سازد، به‌گونه‌ای که نادرست است قضات را تابع قاعده به‌شمار آوریم» (هارت، ۱۳۹۲: ۲۲۱). از دیدگاه هارت «قاعده شکاک دریافته است که قواعد تنها اعضای موجود در بهشت اصالت صورت نیستند، همان دنیایی که انسان در آن همانند خدایان است و می‌تواند تمامی ترکیب‌های ممکن از واقعیات را پیش‌بینی کند» (هارت، ۱۳۹۲: ۲۲۱).

تأکید هارت بر عدم تقلیل قواعد حقوقی به یک صورت خاص، یادآور تأکید ویتگنشتاین به عدم تقلیل زبان و معنا به یک صورت خاص است که مانع ایفای نقش‌های متفاوت جملات در بسترهای متفاوت می‌شود. (Wittgenstein, 1958: 1-65) در عین حال، باید توجه داشت که وی در تأکید بر اهمیت زبان متعارف در حقوق، بیشتر متأثر از رویکرد معتدل‌تر آستین است، نه ویتگنشتاین. بنابراین هارت مثل ویتگنشتاین به هیچ عنوان فهم و تفسیر زبان قانون را منحل در کاربرد نمی‌کند، بلکه از نظر وی، با وجود اهمیت کاربرد زبان در تفسیر قواعد حقوقی، قاعده یا قانون حقوقی برای خود هویتی مستقل، هرچند به‌صورتی حداقلی دارد. هارت در این زمینه معتقد است: «دادگاه، قواعد حقوقی را نه به‌مثابه پیش‌بینی، که به‌منزله ضوابطی می‌داند که باید در رأی خود از آنها پیروی کند. قواعدی که آن اندازه روشن و متعین هستند که به‌رغم وجود بافت باز، صلاحیت اختیاری دادگاه را محدود می‌کنند... با اینکه قواعد در گروه‌های اجتماعی پیش‌بینی را ممکن می‌سازد، ولی نمی‌توان این پیش‌بینی را با قواعد یکی گرفت» (هارت، ۱۳۹۲: ۲۳۳).

این در حالی است که اگر هارت کاملاً مشابه ویتگنشتاین فکر می‌کرد، باید معنای قواعد حقوقی و رویه‌های قضایی را صرفاً در کاربرد جست‌وجو می‌کرد و برای قواعد و قوانین حقوقی و رویه‌های قضایی هیچ معنا و هویتی مستقل از کاربرد در نظر نمی‌گرفت. در صورتی که در جملات بیان‌شده از هارت کاملاً روشن است که وی هویت نسبی قواعد را مستقل از کاربرد می‌پذیرد.

نتیجه‌گیری

با توجه به مفهوم و گستره‌ای که از هرمنوتیک حقوقی بیان شد، می‌توان گفت که فلسفه

زبان معاصر به دلیل ظرفیتی که در پرداختن به زبان و معنای قانون ایجاد می‌کند، از دانش‌های مؤثر در بسط و توسعه مباحث و مسائل هرمنوتیک حقوقی است. بر این اساس، نه تنها خاستگاه متفاوت فلسفه زبان معاصر و هرمنوتیک حقوقی به تمایز مطلق گستره نظری آنها نمی‌انجامد، بلکه رویکرد تفسیری فیلسوف حقوق معاصر، هربرت هارت، را که با تأثیرپذیری از فلسفه زبان متعارف آستین، به تعریف قانون و تحلیل زبان قانون پرداخته است، می‌توان به مثابه یکی از صورت‌های برجسته هرمنوتیک حقوقی، در فلسفه حقوق نیمه دوم سده بیستم مطرح کرد. جهت‌گیری متمایز هربرت هارت در کتاب *مفهوم قانون*، با نقد اصالت صورت حقوقی و دفاع از قاعده شکاک به عنوان رویکردی تفسیری، می‌تواند به منزله یکی از پرداخت‌های قابل تأمل هرمنوتیک حقوقی معاصر در نظر گرفته شود، چراکه هارت بر مبنای نظریات فلسفه زبان متعارف، ضرورت انعطاف‌پذیری در تفسیر قانون و قاعده حقوقی و رویه قضایی را اثبات کرده و حقیقت زبان قانون را به عنوان یک پدیدار اجتماعی در فهم و تفسیر متعارف و در بطن مناسبات اجتماعی و در نسبت با همه کنشگران آن جست‌وجو می‌کند.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. آقای، کامران (۱۳۸۸)، *مکتب‌های تفسیری در حقوق بر بنیاد هرمنوتیک حقوقی*، تهران: میزان.
۲. پالمر، ریچارد ا. (۱۳۹۳). *علم هرمنوتیک*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: هرمس.
۳. داوید، رنه (۱۳۶۹)، *نظام‌های بزرگ حقوقی معاصر*، ترجمه حسین صفایی و دیگران، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۴. عبدالحی، محمدعلی (۱۳۸۷)، *در جان، آر، سرل، افعال گفتاری*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۵. گادامر، هانس-گئورگ (۱۳۹۵). *هرمنوتیک، زبان، هنر*، ترجمه عبدالله امینی، تهران: پرسش.
۶. گروندن، ژان (۱۳۹۱)، *درآمدی به علم هرمنوتیک فلسفی*، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: مینوی خرد.
۷. هارت، هربرت (۱۳۹۲)، *مفهوم قانون*، ترجمه محمد راسخ، تهران: نشر نی.
۸. هنفلینگ، اسوالد (۱۳۸۳)، *فلسفه و زبان روزمره*، ترجمه محمود رافع، تهران: گام نو.

ب) مقالات

۹. دانلان، کیت (۱۳۸۶)، «فلسفهٔ تحلیلی و فلسفهٔ زبان»، ترجمهٔ شاپور اعتماد و مراد فرهادپور، مجلهٔ ارغنون، ش ۷ و ۸، تهران: نشر وزارت ارشاد، صص ۳۹-۶۷.
۱۰. کار، برایان (۱۳۷۸)، «مسئلهٔ صدق»، ترجمهٔ همایون همتی، مجلهٔ قبسات، ش ۱۲، صص ۱۵۸-۱۷۹.
۱۱. گودریچ، پیتر (۱۳۸۳)، «هرمنوتیک حقوقی»، ترجمهٔ بهروز جندقی، مجلهٔ فقه و حقوق، سال اول، ش ۲، صص ۲۱۱-۲۲۰.

۲. انگلیسی

A) Books

1. Henfling, Oswald (1383), *Philosophy and Everyday Language*, translated by Mahmoud Rafi, Tehran, Gam No Publishi
2. Cole, Tony (2010), *Language and the Law in the Legal Philosophy of H.L.A. Hart*. London, Oxford University Press UK.
3. Endicott, Timoth (2016), *Law and Language*, Stanford Encyclopedia of Philosophy, Edition 2.
4. Hart. Herbert (1985), *Essays in Jurisprudence and Philosophy of Law*, Oxford University Press.
5. Leyh, G. (1992), *Legal Hermeneutics, History, and Practice*, Berkley: Los Angeles, Oxford.
6. Longworth, Guy (2013), *Law and Language*, Stanford Encyclopedia of Philosophy.
7. Marmor, Andrei- & Soames, Scott (2011), *Philosophical Foundations of Language in the Law*, Oxford Uni Press.
8. Mootz, Francis. (1988), *The Ontological Basis of Legal Hermeneutics: A Proposed Model of Inquiry Based on the Work of Gadamer, Habermas and Ricoeur*, University of Nevada, Las Vegas.
9. Wittgenstein, Ludwig (1958), *Philosophical Investigations*. trans by G.E.M. Anscombe, Blackwell

B) Articles

10. Austin, John. L. (1956), A plea for Excuses, *proceedings of the Aristotelian Society*, Vol 57, pp. 1-30.
11. Bix, Brian (1999), *H.L.A. Hart and the Hermeneutic Turn in Legal Theory*, 52 SMU L. Rev. pp. 167-199.
12. Brendan, Edgeworth (1986), "Legal Positivism and the Philosophy of Language; a critique of H. L. A. Hart's Descriptive Sociology", *Legal Studies*, Vol. 6. No 2.
13. Cunliffe, Emma (2013), Ambiguities: Law, Morality, and Legal Subjectivity in HLA Hart's the Concept of Law. *Feminist Encounters with Legal Philosophy*

(Abingdon: Routledge-Cavendish, 2013), 185-204.

14. Endicott, Timothy (2002), *Law and Language*. Coleman, J. L., Shapiro, S., & Himma, K. E. (Eds.). The Oxford handbook of jurisprudence and philosophy of law. Oxford University press, pp. 145-170.
15. Mootz Francis (1994), *The new legal hermeneutics*. Vand. L. Rev., 47, pp. 115-143.
16. Morris, Herbert. (1960), Verbal disputes and the legal philosophy of John Austin. *UCLA L. Rev.*, 7, 27.
17. Merezhko, Oleksandr (2014), "European Political and Law Discourse", *Legal Hermeneutics and Methodology of Law*, Vol. 1.